

خودکشی یا قتل ؟

اسرار مرگ محمد هاشم میوندوال

بخش نخست

در شماره های 114 تا 129 سایت وزین کابل نات یک سری نوشته هایی از خامه آقای نصیر مهرین تحت عنوان " کودتای نام نهاد میوندوال" به مثابه ادامه سلسله " کودتاها در افغانستان" ، منتشر گردیدند.

چون در این نوشته ادعاهای نادرست علیه کسانی که همانند آقای مهرین نه می اندیشند، منجمله شخص خودم، صورت گرفته بود، وسیله نامه مختصری که بتاريخ 22.11.2010 انتشار یافت ، ادعاهای نویسنده را رد و وعده دادم در آینده به پاسخ تفصیلی بپردازم.

اینک مطابق وعده، بررسی ها و داشته های فکریم را درین رابطه در خدمت خواننده گان و پژوهنده گان محترم می گذارم. مطمئنم آنهایی که با بیطرفی و قلب و نیت پاک به مطالعه، تحقیق و تدقیق می پردازند، از لابلای این نوشته ، نادرستی قطعی ادعاهای نا وارد را خواهند یافت. ببینیم که:

آیا محمد هاشم میوندوال واقعاً دست به کودتا میزد؟

آیا او واقعاً خودکشی کرد یا کشته شد؟

اگر به قتل رسیده، چه کسی می توانست او را بکشد؟

کی ها و چرا انگشت اتهام را به سمت معینی نشانه می گیرند؟

قضیه ازین قرار بود که مولوی سیف الرحمن وکیل پیشین ولسوالی نازیان شینوار، به اتهام جاسوسی برای پاکستان ، توسط نظامی ها دستگیر گردیده بود. موصوف از جاسوسی انکار نموده ارتباطش را با پاکستان در ارتباط با تدارک کودتا با اشتراک محمد هاشم میوندوال یکی از صدراعظم های سابق ، خان محمد خان مرستیال و عبدالرزاق خان سابق قوماندان عمومی قوا و مدافعه هوایی، بیان نمود. سه نفر مذکور به تاریخ 29 سنبله سال 1352 بنا به دستور مجدم داؤد خان رئیس دولت جمهوری افغانستان، توسط نظامیان کودتاجی دستگیر گردیده به کوتی باغچه ارگ ریاست جمهوری برده شده بودند.

هیأت هایی که از طرف قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس - عبدالقدیر نورستانی - تعیین گردیده بودند، مؤظف شدند هرکدام، متهم مورد بازجویی خود را از ارگ ریاست جمهوری بیاورند. متهمین به وزارت داخله آورده شدند. من با شادروان غلام فاروق یعقوبی و شادروان نصرالله عمرخیل، برای بازجویی از میوندوال تعیین شده بودیم. وقتی اسناد را مطالبه کردیم ، قوماندان عمومی - قدیر خان - گفت شما تحقیق را آغاز کنید، اسناد به دسترس تان قرار داده میشود. با در نظر داشت آن فضای مضطرب و وحشتناک، اصرار برین که بدون اسناد چه چیزی پرسیده شده میتواند، بی لزوم بود. بناءً در دفتر خودم (دران وقت من رئیس ارکان قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس بودم) در منزل دوم عمارت مرکزی وزارت (به معیار اروپا - منزل اول)، با رعایت منتهای احترام (1) در حالی که تیپ ریکادر بزرگی بالای میز گذاشته شده و برایش ابلاغ گردید که تمام صحبت ها ثبت می شوند، صحبت های عام شفاهی در ارتباط به فعالیت های سیاسی ، صحت، سفرها، ملاقات ها و امثال آن، با او صورت گرفت. چون نمی شد صحبت را بدون طرح اتهام اصلی خاتمه بخشید، در اواخر مباحثه ، برایش ابلاغ شد که او به تدارک کودتا متهم است، آیا این اتهام را می پذیرد یا رد میکند؟ آقای میوندوال اتهام را نه پذیرفت. با این مباحثه و همین یک سوال شفاهی که صورت گرفته بود، آن نشست

(که هنوز نمی شد آنرا بازجویی یا تحقیق نامید) خاتمه پذیرفت.

با وجود اصرار مکرر قدیر خان مینی بر پیشبرد بازجویی از میوندوال، او را به دلیل عدم وجود اسناد و دلایل، برای بازجویی نه طلبیدیم. تا آنکه قدیر خان اعترافات دیگران را دلیل دانسته هدایت داد میوندوال باید برای بازجویی فرا خوانده شود. بازجویی این بار در دفتر آقای یعقوبی مدیر عمومی جنایی (واقع در عمارت یک منزله عقب عمارت چهار منزله) به عمل آمد. درین شب بازجویی، از داشتن ارتباط با خان محمد خان و عبدالرزاق خان، انکار ورزید. که این موضعش در ورق شماره 13 مورخ 5 میزان در زمره اوراقی که در روزنامه ها منتشر گردیده اند، صراحت دارد. بار دیگر بتاريخ 8 میزان برای بازجویی آورده شد. این بار در دفتر مدیر استخبارات واقع در منزل اول (منزل زمینی به معیار اروپا)، بازجویی ادامه یافت. در همین شب است که در ورق شماره 14 مورخ 8 میزان، با وجود مواجه شدن با اکرم پیلوت، هنوز اعتراف نکرده، و در ورق شماره 15 همین تاریخ، بعد از استماع اعترافات مفصل دیگران، به اعتراف می پردازد.

میوندوال برخلاف مرستیال که اعترافاتش مفصل بود، ذیرکانه جواب هارا خیلی کوتاه و مختصر نوشته و فقط تا جایی می رود که مستند شده است. مثلاً بعد از مواجه شدن با اکرم پیلوت و شنیدن اعترافات مرستیال و عبدالرزاق خان، در اعترافش صرفاً از همان سه نفر نام میبرد. (2)

بنا بر خاطرات تلخ از کارنامه های جنایت کارانه رژیم های جبار و با در نظر داشت بد رفتاری هایی که با یک عده از متهمین در عین قضیه صورت گرفته بود، کسی باور نمی کند با میوندوال رویه احترام کارانه صورت گرفته باشد. کسی این را هم باور نمی کند که او خودکشی کرده باشد. هیچ کسی در داشتن چنین شک ها ملامت نیست، به خاطری که نمونه های شکنجه های غیر انسانی و سر به نیست کردن ها توسط رژیم های مستبد، در خاطره ها زنده اند و مشکل است بکاربرد رویه انسانی را کسی تصور نموده بتواند.

اگر گذشته را و همچنان حال را نگاه کنیم، با تأسف در می یابیم که در سده ها و مراحل مختلف، از ازمه بسیار دور تا زمان ما، سرکوب دگراندیشان و دگرگونی خواهان همواره وجود داشته است:

از گذشته های دور از زمانی که مالکیت و منفعت فردی جای مالکیت و منافع همگانی را گرفت، از برده داران و اربابان رعیت گرفته تا امیران، شاهان و امپراطوران؛ سلطه و هیمنت خود را با به کارگیری شمشیر و باروت، و انواع ظلم و ستم به شمول انواع شکنجه و وسایل ترعیب، تحکیم بخشیده اند. ای بسا رژیم های که به اصطلاح "جمهوری" اند، ولی عملاً در سرکوب جمهور (مردم) قرار دارند و ای بسا رژیم های به اصطلاح "دموکراسی"، که دران فاصله ژرفی میان "دمو" و "کراسی" وجود داشته از حقوق بشر و عدالت راستین اجتماعی دران رنگ و بویی یافت نه میشود. اگر در باختر زمین به برده گی گرفتن ها و به صلیب کشیدن ها (توسط رومی ها)، زهر نوشانیدن ها و زنده در آتش افگندن ها (توسط کلیسا)، در کوره های آدم سوزی نابود کردن ها (توسط فاشیست های هتلری) و حتی در زمان حاضر کار برد انواع شکنجه (در گوانتانامو، ابوگریب، بگرام و امثال آن) و امحای دستجمعی (در بمبارمان های کور)، به کار برده شده یا میشود؛ در خاور زمین نیز شلاق زدن، به کار گیری انسان های زنده نامطلوب در یوارهای بزرگ به جای مواد ساختمانی (در دیوار بزرگ چین، در دیوارهای کوه های شیر دروازه و آسمایی در کابل)، شق کردن با بستن دو پا بر دوا سپ و جهانیدن آن ها، در سیه چال ها افگندن، به دهن توپ بستن، گردن بریدن، قین وفانه کردن، میخ کوبیدن، از دست یا از پا آویختن، وزنه سنگینی را در گردن آویختن، بریدن اعضای بدن، چشم کشیدن، واسکت بریدن، ناخن کشیدن، تیل داغ کردن، در کانتینرهای آدم سوزی سوختاندن و استفاده از تخنیک های معاصر به شمول شوک دادن های برقی و همچنان قتل های دستجمعی همانند آنچه توسط پولپوت در کمبودیا، توسط حفیظ الله امین و بعداً مجاهدین و طالبان در افغانستان و توسط ناسیو نالیست های سربی در سربریتسه یوگوسلاویای سابق ارتکاب گردیده؛ صورت گرفته اند.

افغانستان نه تنها ازین حکم عام مستثنا نیست، بلکه بنا بر عقب مانده گی های متعدد دالجوانب، استبداد دران چهره نهایت زشت و مهیب داشته است. درینجا، برادران نیز برسر احراز قدرت یا تصرف ثروت، به جان هم افتاده همدگر راکشته اند؛ چشمان کشیده اند یا با سیخ آتشین کور کرده اند؛ آنگاه که در پی تحکیم قدرت افتاده اند چنان کرده اند که امیر عبدالرحمان کرد، حبیب الله کرد، نادر کرد و خانواده اش کرد. این امیران و شاهان که همواره خود را سایه خدا و مسئول تطبیق اوامر او خوانده اند، همه جنایات را تحت پرده پیاده سازی اوامر الهی، با پشتیبانی تیکه داران دین انجام داده اند.

این امیران و حاکمان بنا بر همین شیوه حکمروایی استبدادی و توسل متداوم به ایجاد رعب و ارهاب، اتهام بندی های بی بنیاد، دروغ گویی های فاحش، و موجه نمایاندن و عادلانه جلوه دادن مجازات ها؛ چنان بی اعتبار گشته بودند که گاهی اگر اتفاقاً حرف راستی می زدند یا اقدام به جایی هم اتخاذ میکردند، با نظر شک و تردید مردم مواجه می شدند. این یک حقیقت روشن است که سیستم استبدادی، برای پیدای روز تا روز و لحظه به لحظه سیاست و اقدامات خود به یک دستگاه طولیل و عریض همسو با نظریات و اقداماتش، در مرکز و اطراف کشور ضرورت داشته است. بدیهی است که پیشبرد اهداف و مرام های ضد مردمی و ناپاک، توسط عناصر ضد مردمی و ناپاک صورت گرفته میتواند. با درک همین حقیقت، دستگاه دولتی از بالا تا پایان مورد شک و بی اعتمادی مردم قرار داشته است. درین میان انسان های پاک، متقی، مردم دوست و عدالت پسند نیز اگر در گوشه ای درین دستگاه کار کرده اند، تا زمانی که از نزدیک شناخته نه شده اند، به مثابه جزئی ازین دستگاه فاسد و همراه و همدیفس شناخته شده اند و مورد شک و بی اعتمادی قرار داشته اند.

در دموکراسی های باختر زمین، بنا بر پخته گی دموکراسی و موجودیت احزاب و اپوزیسیون های قوی، جامعه مدنی و رسانه های آزاد و فعال، کمتر رازی پوشیده می ماند، و دولت مجبور می باشد در برابر فشار افکار عامه توضیحات لازمه ارائه و دست به اجراءات مقتضی و متناسب بزند. دیدیم که از کلنتن رئیس جمهور سابق ایالات متحده آمریکا به اتهام خلاف رفتاری جنسی چنان باز پرس قوی و پُر هنگامه به عمل آمد که نزدیک بود از او سلب اعتماد شود. صدراعظم سابق اسرائیل ایهود اولمرت و رئیس جمهور سابق فرانسه ژاک شیراک، با رسوا شدن اعمال پنهانی شان، به اتهام سوء استفاده مالی مورد بازخواست قرار گرفتند. مبارزه برای به پای میز محاکمه کشانیدن برلسکونی نخست وزیر ایتالیا دوام دارد. درین اواخر پرده براندازی از اسرار نهفته عملیات های نظامی و مناسبات دیپلماتیک آمریکا در سایت ویکی لیکس، صفحه جدیدی را درین عرصه گشوده است. اما در افغانستان هیچگاه چنین مؤسسائی وجود نداشته اند و حقایق همیشه در پرده ای از اسرار باقی مانده اند. آنچه ازین اسرار به بیرون درز کرده است - یا از جانب خود دولت، برابر به دلخواهش به شکل ابلاغیه یا افواه و یا از جانب افرادی برابر با فیصدی درک شان از دیده گی و شنیده گی، فهم، ذوق و دیدگاه فکری شان، به صورت آوازه پخش گردیده است. حتی آوازه هایی بر اساس حدس و گمان - بدون آنکه چیزی دیده یا شنیده باشند، چنان به قوت انتشار یافته اند که گویی عین حقایق اند. این آوازه ها زمانی که از دهن ها به گوش ها و از گوش ها به دهن ها و گوش های دگر می روند، از آن روایت ها و قصه ها ساخته می شوند و به گفته معروف از یک زاغ چهل زاغ درست می شود. درین میان "صاحبان غرض" با عرضه داشتن روایات و حکایات از چشم دیدها و نقل قول ها، و افزودن چاشنی ها، اذهان عامه را به فرسخ ها از حقایق دور می سازند. به یاد دارم زمانی در تلویزیون افغانستان پروگرامی بود اگر اشتباه نکنم به نام "بگو ببینم چه شنیده ای؟". درین پروگرام شخصی مطلبی را به شخص دوم می گفت، شنونده مطلب باید آنرا به نفر سوم، سومی به چهارمی، چهارمی به پنجمی و به همین منوال تا شخص آخر مطلب شنیده گی را حکایت کرده می رفتند. در هر مرحله اندکی از اصل مطلب کاسته و چیزی بران افزوده میگشت. تا بالآخره شخص اخیر نه آن حکایت اولی، بلکه یک روایت کاملاً متفاوتی را دریافت می داشت. به همین اساس اتکا بر افواها و قرینه سازی ها کار بجا نیست - به خاطری که انسان را به بیراهه میبرد.

پس چگونه میتوان حق را از ناحق و درست را از نادرست سره کرد و شناخت؟

کاوش ها و پژوهش ها اگر مبتنی برذهنی گرایي هاو پیش داوری ها باشند، راه به کجراهه می برند. در چنین حالتی راست گرا و چپ گرا، راست افراطی و چپ افراطی، میانه گرایان و صاحبان عقاید و ایدئولوژی های متفاوت، قضایا را در راستای تفکر و بینش های خود مطالعه و تدقیق نموده نتایج مطابق میل و ذهن خویش استخراج میکنند. راه درست دستیابی بر حقایق و زدودن شکوک، کاوش و تحقیق بیطرفانه با به کاربرد متود علمی و استنتاج بی غرضانه، فارغ از حب و بغض سیاسی و تبعیضی میباشد. مورخ و پژوهنده را توسل به افواها، روایات مغرضانه، تصرف های هدف گیرانه در یک متن و قرینه سازی ها؛ نه می شاید. چنین کاری حیثیت و اعتبار مدعی دانش و پژوهش را ضربه زده مقام علم را نیز به اهانت می سپارد.

سوگمندان می بینیم که اگر دیروز تاریخ نگاری در راستای جانبداری از امیران، شاهان و حاکمان نگاشته می شد، امروز با تأسف در جانبداری از ایدئولوژی، خط سیاسی، حزب، زبان، منطقه، مذهب و... که خود بخود مذمت، طرد و محکومیت غیر خودی ها و دگراندیشان را دربر دارد، قرار میگیرد. از نجیم آریاها، هارون ها و حق شناس ها تا آقای مهرین ما، در ضدیت با عقاید غیرخودی، تلاش داشته و دارند تا پندارهای شخصی شان را به جای تاریخ راستین و رسالت روشن سازی دقیق سیرحوادث و شکل گیری های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی - که باید راه گشای قضاوت ها

و موضع گیری های نسل های بالنده و آینده کشور باشد - جا زند. باز هم سوگمندان می بینیم که عین همان ادعایی که نویسنده اولی به عمل آورده است، از طرف هم کیشان و هم قطارانش به توالی در " آثار " شان تکرار شده است. به این ترتیب هم جنگ تبلیغاتی را دامنه گسترده می دهند و هم تعدد مأخذ ها ایجاد میکنند. توجه کنید ادعاهایمیان تهی اولی از طرف نجیم آریا (اگر در تقدم آن اشتباه نکرده باشم) مطرح شده است. مدعیان بعدی عین مطلب را مکرر در مکرر نوشته اند. (3) بعضی از آن ها کوشیده اند دلایل اثباتیه ای را برای تائید همان ادعا بترانند، که این تراش ها آنقدر مضحک اند که عدمش به وجود.

درحالیکه با تمام احساس و وجدانم با آقای داؤد ملکیار و تمامی کسانی که احتمالاً بصورت مستقیم یا غیر مستقیم قربانی ناحق این رویداد یا رویدادهای مشابه در گذشته نزدیک یا دور شده باشند، احساس همدردی میکنم، یادآور می شوم که زمانی که ملکیار با من مصاحبه میکرد، ادعا نموده بود که هدفش یافتن حقیقت است و به هیچ وجه در صدد اتهام زدن نادرست نیست. اما امروز یا وی آن مصاحبه هارا تحریف یا قیچی نموده موارد مطابق ذوق خود را در دسترس مهرین گذاشته و یا مهرین چنان کرده است. شمار دیگری از "قلم به دستان" نیز با استفاده از فرصت در حاشیه نوشته های آقای مهرین، به اصطلاح " دل های پُر شان را خالی کرده اند". باز هم تکرار میکنم که آنها بنا بر دلایل قبلاً گفته شده، حق دارند چنان دل های پر داشته باشند، اما با کمال تأسف برای خالی کردن آن دل ها به گمانه زنی ها، بررسی های غیر دقیق و احساسات توسل بسته اند.

لطفاً توجه فرمایید!

کاوش ها و تحقیقات برای بر ملا ساختن جنایات رژیم های استبدادی، لازمی و ضروری اند. اما دقت به این امر ضروری تر است که وقتی کاوشگر و محقق در جریان تلاش برای رفع اتهام از محکومین و رسوا ساختن رژیم دست به قلم میبرد، خود، همان خطی را که رژیم را با آن متهم میسازد، مرتکب نگردد. یعنی به خاطر محکومیت یک حاکمیت، اشخاصی را که کمترین تقصیری نداشته اند، متهم نه گردانند. همچنان همان طوری که استبداد را به عدم فراهم آوری امکانات دفاع برای متهمین، محکوم میکند، خود محقق و نویسنده نیز نباید حق دفاع را از کسی که بر او اتهام وارد گردیده، از او بگیرد. هر زمانی که صمد از هر خواسته است صدایش را برای رد اتهامات بلند کند، دنیا بهم خورده، سرو صداها، فحش ها و اهانت ها صفحات رسانه ها را پر کرده است. اگر دیگران هر نوع اهانت و اتهام را در حق ازهر نوشتند، جواز دارند؛ اما اگر ازهر همینقدر گفت که دروغ و بهتان نگویید، متهم به توهین مقدس ها میگرد.

آقای مهرین اولین کسی است که در صدد افتاده با استفاده از آنچه "مدارک و اسناد" خوانده شده تحلیل و نتیجه گیری نماید. اما با تأسف مهرین محترم اولاً در برابر خود یک هدف قرار داده و سپس در پی اثبات حقانیت آن هدف که عبارت از اثبات قتل میوندوال، آنهم توسط پرچم و صمد ازهر، میباشد؛ پرداخته است. در چنین حالتی تحقیق در جهت جانبداری از یک فرضیه ای که نادرست هم بوده میتواند، کشانیده میشود. روی همین دلیل انتخاب پیش از پیش هدف است که آقای مهرین و مؤیدین شان، با استفاده از روش التقاطی، جعل رویدادها و روایت های نادرست خصمانه، با تکرارهای مکرر، بازی نادرست با شماره ها و تاریخ ها و پس و پیش کردن جملات و الفاظ، صفحات زیادی را سیاه کرده اند؛ مجبورم توضیحات تفصیلی به خاطر در روشنی آوردن حقایق، و نمایاندن نادرستی شیوه به کار گرفته شده برای رسیدن به نتیجه درست؛ به عرض برسانم. امیدوارم طول کلام باعث ملال خاطر علاقه مندان دریافت حقیقت نشود و آقای مهرین نیز آنرا در خصومت علیه خویش نه انگارد. من اگر از شیوه هدف گیرانه پژوهش آقای مهرین ناراضیم، ازین جهت که نوشته مهرین فرصتی را ایجاد نمود تا ناگفته ها را بگویم و ادعاها و استدلال های نادرست را که تاکنون صورت گرفته اند افشا ورد نمایم، خورسندم.

بگذارید حقایق جای خود را دریابند، شکوک بیجا زوده شوند و تا ریخ میتنی بر واقعیت نگاشته شود! با علم برینکه امروز تاریخ نگاری وسیله تبلیغاتی سیاسی شده است، باور کامل دارم که تاریخ واقعی در آینده رقم زده خواهد شد.

قبلاً از پوشیده ماندن حقایق در رژیم های استبدادی سخن گفتیم. در چنان حالتی، طبیعتاً جا برای شک و نابوری بر گفته ها و ادعاهای حکومت، خالی می شود.

وقتی دران صبحگاه نامیمون 9 میزان، که قدیرخان مرا از خانه برداشت و در اثنای راندن موترش برایم از خودکشی میوندوال گفت، باورم نشد. من هم شک کردم. نه تنها به مثابه یک پولیس که در هر حادثه نباید ظاهر امر را دید، دایماً باید شک کرد و در پی کشف حقایق رویداد برآمد؛ بلکه در عین زمان با در نظر داشت گذشته استبداد در کشور ما، با

شناخت کوتاه مدت از کمیته مرکزی و شناخت نسبتاً دراز مدت از قدیرخان؛ احساس ناشناخته ای در درونم مرا به ناباوری و شک می کشانید. پیشنهاد مرا برای دیدن محل واقعه و بردن طیبیان عدلی به آنجا، به این دلیل که خودش محل واقعه را دیده، هیأت جنایی و طب عدلی هم معاینات و بررسی های شان را انجام داده اند، نه پذیرفت. پیشنهاد مرا برای بردن ژورنالیستان داخلی و خارجی نیز با عصبانیت رد نمود. با آن جبروت رژیم و داغ بودن قضیه کودتای میوندوال، اقدام خودسرانه ای چون معاینه محل حادثه و پرس پال از طبیب عدلی و غیره برایم میسر نبود و این در حیطه مسئولیت و وجایب وظیفوی من نیز نبود. برایم گفته شد که طب عدلی و پولیس جنایی و لایت کابل وظایف شان را درین ارتباط انجام داده اند.

من به چند دلیل خیلی ناراحت شدم:

مرگ یک انسان، آن هم یک شخصیت سیاسی کشور -

- احساس مسئولیت به مثابه مسئول هیأت تحقیق میوندوال، در مورد پاکیزه گی تحقیق و درستی پیش آمد با او.

- آگاهی از اینکه بنا بر همان بی اعتمادی که جامعه نسبت به اجراءات دستگاه های حاکمه در کشور دارد و شاهد امحای فزیک و روانی بسا انسان ها در زندان ها بوده است، اذهان عامه این عمل را خودکشی نه بلکه قتل می پندارند.

- یک حس ششم زنگ خطری را به صدا می آورد که احتمالاً این دسیسه یک تیر دو فاخته ای است که هم میوندوال و هم مرا از میان بردارد.

- من واقعاً در صدد آن بودم یک تحقیق مفصل دقیق و منزه نمونه بی بی مثالی را - همانند و حتی بهتر از تحقیقاتی که در زمان وظیفه داریم در میدان هوایی بین المللی کابل از ابراهیم محمد النجدی تبعه عربستان سعودی قاچاقبر سی و دو کیلو طلا و در مورد یافتن شبکه مربوط به آن، صورت پذیرفته بود - انجام دهم. شاید با آنگونه تحقیق، هم حقایق برملا می شدند، هم اگر جعلی در کار بود رسوا می شد، هم وجدان خودم را راحت و خودخواهیم را راضی می ساختم و هم برای محصلین اکادمی پولیس و افسران مؤظف در دستگاه پولیس، مواد درسی و نمونه قابل استفاده در استنطاق و تحقیقات، پیشکش میکردم. مرگ میوندوال، این آرزو را نیز با خاک یکسان کرد.

- احساس اولی من بسوی احتمال بی گناهی و جعلی بودن اتهام، گرایش داشت. حتی زمانی که خان محمدخان مرستیال اعترافات بسیار مفصل خود را طی صفحات متعدد نوشته و لست طویلی را از همرازان و شریکان توطئه عرضه داشته بود، باز هم تصور میکردم مهره اصلی کودتا نه میوندوال بلکه خان محمد خان است. این باید به اثبات میرسید. اکنون هم تصور میکنم مرستیال پلان داشت میوندوال را در نقش جنرال نجیب و خودش را در نقش جمال عبدالناصر قرار دهد. یعنی کودتا را تحت نام میوندوال انجام دهد، سپس او را از صحنه بدر کرده قدرت را تصاحب نماید. مرستیال مغرورتر از آن بود که بعد از شاه و داؤد در مقابل شخص دیگری سر خم نماید. او آدم زیرک، خوش برخورد، واجد نیروی جذب و قوماندان خوب بود.

- انتظار داشتم میوندوال، مطابق وعده ای که بعد از اعترافش نموده بود، مطالب زیادی را بازگو کند که با مرگش ناگفته گی ها نهفته ماندند.

ادامه دارد

(1) مخالفین، این ادعا را که با میوندوال از نهایت احترام کار گرفته شده، به استهزا می گیرند و حتی مدعی شکنجه و بد رفتاری اند، که به هیچ وجه درست نیست. با او در هر باری که تحت بازجویی ما قرار داشت، عالی ترین رویه که برآستی هم فوق تصور است، صورت گرفته بود.

(2) من اگر در سابق گفته ام در جریان تحقیق دو بار میوندوال را دیده ام، درست نیست. این اشتباه حافظه بوده از آن معذرت میخواهم. با دیدار شب اول که نوشت و خوانی در میان نیامد، مجموعاً سه دیدار داشته ایم.

(3) نجم آریا این ادعا را نموده است که میوندوال به قتل رسیده مگر از من نام نبرده ولی این آقای سید مسعود پوهنیار است که چنین بران افزوده است: " اما به روایت متواتر و مشهور میوندوال بدست عبدالصمد اظهر مدیر عمومی قلم مخصوص قوماندانی امنیه وزارت داخله بشهادت رسید". نه ادعا درست، نه نام درست و نه پست و وظیفه مدعی علیه ". - سید مسعود پوهنیار " ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان " جلد دوم صفحه 294 مرکز نشراتی

میوند - پشاور، چاپ سال 1375